الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بنور جماله وزین صدور الواصلین بعظمة
جلاله والصلوة والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین وعلی آله
واصحابه اجمعین میگوید فقیر حقیر بی بضاعت وعدیم الاستطاعت
که یکی از کمترین آستانه بوسان جناب ولایت مآب مؤید الدین المرضی شیخنا وامامنا
ومرشدنا حضرت حافظ شاه جمال الله مدظله که این رساله ایست در بیان سلوک
وروش حضرات خواجگان نقشبندیه علیه الرحمة والرضوان هرچند بواسطه عدم الاستطاعت
اشتغال باین امر مناسب این بی بضاعت نبود لیکن چون بعضی از دوستان خدا
وبرادران دینی که ایشان را بفقیر التفاتیست وفقیر را با ایشان اخلاصی امر فرمودند

بنوشتن آنچه معلوم این بی بضاعت بود در طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه که اقرب طرق است
للوصول الی الرب المعبود پس لاجرم جرأت نموده از کتب معتبره اخذ کرده
متصدی این شغل گشت و نام نهاده شد وهب الجمال فی سلک المقال و ترتیب
کرده شد بر دوازده ابواب و خاتمه زیرا که این فقیر را چه طاقت که خود را در زمرهٔ مصنفین
شمارد مگر بفضل حق تعالی و بمدد بخشش ولایت مآب حضرت پیر و مرشد خود تالیف
کرده برای ایشان نام نهاده باب اول دربیان فضائل ذکر خدای تعالی جل شانه
باب ۲ دوم دربیان فضیلت ذکر خفی باب ۳ سوم دربیان سالکان این راه باب ۴ چهارم
دربیان آداب و شرائط ضروریه که پیر را می باید و مرید را باب ۵ پنجم دربیان تلقین مریدان
باب ۶ ششم دربیان رابطه و محبت شیخ خود باب ۷ هفتم دربیان ذکر لطائف خمسه باب ۸ هشتم
دربیان ذکر نفی و اثبات باب ۹ نهم دربیان مراقبه باب ۱۰ دهم دربیان اجازت باب ۱۱ یازدهم
دربیان ختمهای حضرات خواجگان نقشبندیه و ختم حضرت غوث الثقلین یعنی حضرت
شاه محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه و عنهم باب ۱۲ دوازدهم دربیان شجره
و خاتمه دربیان چند فوائد دیگر

باب اول دربیان فضائل ذکر خدای تعالی جل شانه

در حدیث نبویست علیه من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها که خدای تعالی را فرشتگان اند

و از کرام الکاتبین اعمال و راه با میگیرند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یابند این طایفه را که
در ذکر اند و یکدیگر را ندا کنند که بشتابید بسوی صاحب خویش پس گرد گیرند ایشان را
با جنحه خویش و از بسیاری تا آسمان رسند پس خدای تعالی که داناتر است بحال
بندگان از ملائک پرسد چه دیدید بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنا ترا
می گفتند و ترا ببزرگی یاد میکردند و ترا از جمله عیوب و نقصان برتر می شمردند خدای تعالی
فرماید ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند فرماید ایشان اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند
بیشتر تمجید و تکبیر گویند پس خدای تعالی فرماید ایشان از من چه طلبند گویند بهشت
می طلبند خدای تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب آن طایفه
از دوزخ نیز می ترسند و پناه میجویند حق سبحانه فرماید که ایشان دوزخ را دیده اند گویند
که ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند که اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار
بیشتر از آن اختیار کنند حق سبحانه تعالی فرماید فرشتگان را که شما را گواه گرفتم همه ایشان را
بیامرزیدم ملائکه گویند یارب در آن مجلس ذاکران فلان از برای ذکر نیامده بود و حاجت
دنیوی داشت برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسان منند بحکم انا
جلیس من ذکرنی و همنشین ایشان بدبخت نباشد بحکم لا یشقی جلیسهم هم در سنن

ابی داود بروایت انس رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که
هر آینه نشستن من با قومی که ذکر خدای تعالی از نماز بامداد تا طلوع آفتاب
می کنند دوست‌تر است سوی من از چهار کس که آزاد کنم از اولاد اسمعیل علیه السلام
و هر آینه نشستن من با قومی که ذکر خدای تعالی بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب
کنند دوست‌تر است سوی من از این چهار کس را که آزاد کنم تخصیص این هر دو وقت
از جهت شرف است که وقت اجتماع فرشتگان روز و شب است و هم در حدیث
نبوی است علیه من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها چون بگذرید بمرغزارهای بهشت
بچرید صحابه گفتند که چیست و کدام است مرغزار بهشت حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمودند مرغزار بهشت حلقه‌های ذکر است که مردم مجتمع شده ذکر خدا میگویند که متوسل
بریاض جنت است یا ذوق حضوری که درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت
نموده است و هم در حدیث بخاری و مسلم بروایت ابوموسی اشعری رضی الله تعالی عنه
آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مثل کسی که ذکر پروردگار خود کند و کسی که ذکر
پروردگار خود نکند مثل زنده و مرده است چنانچه زنده از حیات بهره میگیرد و همچنان ذاکر از عمل
خود بهره میگیرد و غیر ذاکر که از عمل بهره مند نیست مثل مرده است که او را از حیات بهره
نیست و هم در حدیث نبوی است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت آیا نه آگاه کنم

و خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما و به پاکیزه‌تر و گوارا‌ترین عملهای شما نزد بادشاه شما
و بلندترین عملهای شما در پایهای و مرتبه‌های شما عملے که بهترست مر شما را از خرج کردن
زر و سیم و بهترست مر شما را از آن که پیش آئید دشمنان خود را یعنی کافران را پس بزنید گردنهای
ایشان را و بزنند ایشان گردن هاے شما را یعنی قتال کردن با کفار گفتند صحابه بلے
یا آنگاه و خبر ده ما را با چنین عمل که وصف کردی گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم این چنین عمل ذکر خداست ازینجا معلوم می‌شود که افضل اعمال ذکر خداست و از
تصدق و جهاد و قتال در راه خدا نیز فاضلترست پس آنکه گویند عبادت متعدی
فاضلترست از عبادت لازمی کلیه نیست و مخصوص ست بغیر ذکر

باب دوم در بیان فضیلت ذکر خفی

قال الله تبارک و تعالیٰ وَاذْكُرْ رَبَّكَ یاد کن اے محمد پروردگار خود را فِیْ نَفْسِكَ
در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِیْفَةً و ترسگاری و بزاری با سبب فضل او و ترسگاری
از بیم عدل او وَدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بجز آنکه او را خواندنی فرو تر از آواز بلند
و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ در بامداد و شب آنگاه بر
دوام ذکرست وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است
و مراد امت یعنی مباشید مِنَ الْغٰفِلِیْنَ از بیخبران از ذکر خدای و هم خوانا

در قرآن مجید میفرماید اُدْعُوْا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً بخوانید پروردگار خود را بزاری و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را پرستید تضرع نشان احتیاج و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج را روی ناامیدی نیست اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود و در حدیث نبویست علیه من الصلوٰة اتمها و من التحیات اکملها از ابی موسی اشعری رضی الله عنه که گفت بودیم با یاران با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر پس در استادند مردم که آواز بلند میکردند پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ای مردمان نرمی کنید بر ذات های خود و تعب نکنید به بلند کردن آواز بدرستیکه شما نمیخوانید کر را و نه غائب را بدرستیکه شما میخوانید شنوای و بینا را و او با شماست و آن کسیکه میخوانید شما او را نزدیک تر است به یکی از شما از گردن شتر وی پس ازین آیات قرآنی و ازین حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معلوم شد که ذکر خفی افضل است از ذکر جلی جهر ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ ؕ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ۝

باب سوم در سالکان این راه +

بدانکه حضرت مجدد و منور الف ثانی محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی رضی الله عنه در مکتوبات خود در جلد اول نوشته اند که سالکان این راه از دو حال خالی نیستند

مرید اند یا مراد و اگر مراد اند مطلوب لهم براه انجذاب و محبت ایشان از کشان
کشان خواهند برد و بمطلب اعلیٰ خواهند رسانید و بهر دلی که در کار شود بتوسط یا بے
توسط تعلیم ایشان خواهند کرد و اگر وسلتے واقع شود زود تنبیه خواهند فرمود و بآن مواخذه
نخواهند کرد و اگر به پیر احتیاج ظاهر داشته باشد بی سعی ایشان بآن دولت دلالت
خواهند فرمود بالجمله عنایت ازلی جلشانه متکفل حال این بزرگواران ست به سبب و
بی سبب کار ایشان را کفایت خواهند کرد و الله یجتبی الیه من یشاء و اگر مرید کار
ایشان بے توسط پیر کامل مکمل دشوار ست پیر باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف
شده باشد و بسعادت فنا و بقا مستسعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله
و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله بانصرام رسانیده و اگر جذبه او بر
سلوک او مقدم ست و بتربیت مرادان مربی شده کبریت احمر ست و کلام او دوا ست
و نظر او شفا و نشان آنکه احیاء دلهاے مرده بتوجه شریف او منوط ست و تازگی
جانهاے فسرده بالتفات لطف او مربوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا
نشود سالک مجذوب هم مغتنم ست و تربیت ناقصان از و نیز مے آید و بتوسط او
بدولت فنا و بقا میسر شود و اگر بعنایت خداوندی جل سلطانه طالبے را باین طور
پیر کامل مکمل دلالت فرمود باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را بتمام باو سپارد

وسعادت خود را در مرضیات او داند وشقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد
بالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد و در خبر نبویست علیه من الصلوٰة والتسلیمات
انتهاوالکمها لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به۔

باب چهارم دربیان آداب وشرائط ضروریه که پیر را می باید ومرید را
اول آنکه شیخ را بباید که بر مسند ارشاد وشیخوخت نه نشیند تا وقتیکه شیخ او را
درین مقام نه نشاند وتصرف نکند تا از شیخ واز حق تعالی مامور وماذون نشود
ومرید خود را نگذارد که با شیخ دیگر نشیند وپیر را باید که خود را از نظر مریدان متجمل دارد
ودروازه اختلاط با آنها مفتوح نسازد تا مهابت ایشان در دل مرید جای گیرد
وباعث عقیدت وآداب گردد که موجب ترقیات شود حضرت مجدد ومنور الف
ثانی قطب ربانی محبوب سبحانی قیوم رحمانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبات خود
در جلد اول نوشته اند که رعایت آداب صحبت ومراعات شرائط از ضروریات
این راه است تا راه افادت واستفاده مفتوح گردد بدونها لا نتیجة للصحبة
ولا ثمرة للمجلس بعضے از آداب وشرائط ضروریه در معرض بیان آورده مے شود
بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده
متوجه پیر خود سازد وبا وجود پیر بے اذن او بنوافل واذکار نپردازد ودر حضور او بغیر او

التفات نماید و بکلیه خود متوجه او بنشیند حتی که بذکر هم مشغول نشود مگر آنگاه که او امر
کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند و حتی الامکان در جای نایستد که
سایه او بر جامه یا بر سایه او افتد و بر مصلای او پای ننهد و در جای موضع او
طهارت نکند و بظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول
ننماید و بکسی سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر در جائیکه او است پا دراز نکند
و بزاق دهن بآن جانب نیندازد و هر چه از پیر صادر شود آن را صواب داند اگرچه بظاهر
صواب ننماید او هر چه میکند از الهام میکند و باذن کار میکند و برین تقدیر اعتراض
را گنجایش نباشد اگرچه در بعضی صور در الهامش خطا راه یابد چه خطای الهامی در
رنگ خطای اجتهادیست ملامت و اعتراض بر آن مجوز نیست و چون این را
محبتی به پیر پیدا شده است در نظر محب هر چه از محبوب صادر شود محبوب بنماید
پس اعتراض را مجال نباشد و در کلی و جزوی اقتدا بپیر کند چه در خوردن و چه در
پوشیدن و چه در خفتن و چه طاعت کردن و نماز را بطرز او باید ادا کردن و فقه را
از عمل او باید گرفت و در هیچ اعتراض در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگرچه آن اعتراض
مقدار حبه خردل باشد زیرا که اعتراض را بغیر از حرمان نتیجه نیست و بی سعادت ترین جمیع
خلائق عیب بین این طائفه علیه است و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچه آن

طلب بطریق خواطر و وساوس باشد هیچ شنیده که مومنی از پیغمبرے معجزه طلب کرده
باشد معجزه طلبان کفار و اهل انکار اند اگر شبه پیدا شود در خاطر آن را بی توقف نماید
اگر حل نشود تقصیر بر خود نهد و هیچ خفت را بجناب پیر عاید نسازد و واقعه کرد و به
از پیر پنهان ندارد و تعبیر وقائع از و طلب کند و تعبیرے که بر طالب منکشف شود نیز
عرض نماید و صواب و خطا را از و جوید و بر کشف خود اعتماد ننهد که حق با باطل درین دار
ممتزج ست و صواب با خطا مختلط و بے ضرورت و بے اذن از و جدا نشود
که غیر او را بر وے گزیدن منافی ارادت ست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و
سخن بلند با او نگوید که سوء ادب ست و هر فیضے و فتوحے که برسد آن را بتوسط پیر تصور
نماید و اگر در واقعه بیند که فیض از مشائخ دیگر رسیده هست آن نیز از پیر خود داند
بالجمله الطریق کله ادب مثل مشهور ست هیچ بی ادبی بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت
بعضے از آداب خود را مقصر داند و در ادای آن بعینی نرسد و اگر بعینی هم نتواند از عهده
بر آمده معفو ست اما از اعتراف تقصیر چاره نیست اگر عیاذاً بالله سبحانه رعایت ادب
نکند و خود را مقصر هم نداند از برکات این بزرگواران محروم ست ۔

باب پنجم در بیان تلقین مریدان

بدانکه حضرت مجدد و منور الف ثانی محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی رضی الله

تعالی عنه در رساله خود که مسمی است بمبدء و معاد نوشته اند که چون طالبی پیش
شیخی بیاید باید که شیخ او را استخاره فرماید و از سه استخاره تا هفت تکرار کند اگر فتوری
در طلب پیدا نه شود شروع در کار او کند و اقبال قلب شیخ کامل مکمل نیز قائم مقام
استخاره است و نصا او با استخاره نور علی نور بعد از استخاره اول او را طریق
توبه تعلیم دهد و در حصول توبه بقدر اجمال اکتفا نماید و تفصیل بمرور ایام حواله نماید که
همم درین اوان قاصر اند و بتکلیف تفصیل بارنت طلبید و فتوری در طلب رود بعد از ان
طریق مناسب و ذکر مطابق حال طالب تلقین نماید و توجه بکار دارد و آداب شرائط
راه بیان سازد و در متابعت سنت ترغیب فرماید و وصول مطلوب بی متابعت
محال داند و اعلام نماید که کشوف و وقایع که سر مو مخالف بکتاب و سنت داشته
باشند اعتبار نکند انتهی کلام الشریف. تعریف توجه. توجه آنست که همت
خود بسوی قلب مرید خود بگمارد و دهن قالب خود را برابر دهن قلب مرید تصور نماید
بنحیکه خطره دیگر درمیان دل آمدن ندهد و بخشوع تمام بجناب خداوند سبحانه
التجا نماید تا نور ذکر در دل سالک نورانی پیدا کند و بجذب قلبی همت باطنی قلب
مرید را بسوی خود کشد تا یک ساعت کم زیاده برین حیثیت متوجه حال مرید باشد
و ارواح متبرکه اکابران طریق راه و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را شامل خود

دانستہ ازین تصور از وشان امداد داند فی الحال وستقبال بدانکہ اصل پیری مریدی بیعت ست کہ در وقت بیعت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بر دست مے نہادند و ہر کسیکہ دست خود را مے نہاد و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست خود را بر دست وے می نہادند و عہد می بستند ہمون عمل سنت کہ پیران طریقت دست خود را بر دست مرید مے نہند و عہد می بستند با مریدان کہ ما اتٰکم الرسول فخذوہ وما نھٰکم عنہ فانتھوا پس بیعت غائبانہ ہم جائز ست

فائدہ من مکاتیب محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی مجدد و منور الف ثانی رضی اللہ عنہ نوشتہ بودند کہ بعضے از رجال ونساء آیند وطریقہ التماس مینمایند واز اکل ولبس کہ بہ بوا حاصل میکردند پرہیز نمی کنند امر تلقین طریق در حق آنہا مستحب یابند و میگویند کہ بحیلہ شرعی آراستہ می سازم طریقہ را بایشان بگویند و ترغیب اجتناب محرم نمایند شاید کہ ببرکت طریقہ از آن اشتباہ برآیند فائدہ من مکاتیب محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی حضرت مجدد و منور الف ثانی رضی اللہ عنہ نوشتہ بودند کہ بعضی عورات طلب مشغولی مینمایند اگر محارم اند چہ مانع ست والا در پردہ بنشینند وطریقہ را اخذ نمایند۔

باب ششم در بیان رابطه و محبت بشیخ خود

و رابطه آنست که صورت پیر را در دل تصور کند و هر لحظه و هر لمحه ازین خیال غافل
نباشد که صورت پیر در دل نقش بندد تا آنکه فنا فی الشیخ حاصل گردد بدانکه قطب
ربانی قیوم رحمانی یعنی حضرت ایشان عروة الوثقی خواجه محمد معصوم قدس الله
سره در مکتوب خود نوشته اند که در طریقه ما مدار وصول بدرجه کمال مربوط برابطه
محبت است بشیخ مقتدا طالب صادق از راه محبتی که بشیخ دارد اخذ فیوض و
برکات از باطن او می نماید و به مناسبت معنوی ساعت بساعت برنگ او می برآید
و گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا حقیقی است ذکر تنها بی رابطه مصطلحه و بی فنا فی الشیخ
موصل نیست ذکر هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط برابطه محبت و فنا فی
شیخ است آری این رابطه تنها با رعایت آداب صحبت و توجه و التفات شیخ بی التزام
طریق ذکر موصل است و در سلاسل دیگر تنها این طریق دیگر است مدار کار بر وظائف
و اوراد و اذکار است و بنیاد کار بمعاملات ریاضات و ارتیاضات و هر طریقت این مشابه چه
نسبت دارد این طریق که طریق صحابه کرام است علیهم الرضوان فائده و استفاده از کار این
صحبت شیخ مقتدا و از رعایت آداب کامل است و وظائف اذکار و طاعات نیز از ممد و
معاون است صحبت حضرت خیر البشر علیه و آله الصلوة و التسلیمات در حصول کمالات

بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود لهذا راه وصول درین طریق اقرب گشته است و در اخذ
فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل که وصول و صحبت آن شیوخ و احیاء و اموات برابر اند
ریاضات درین طریق عالی که متضمن اندراج النهایت است در بدایت اتباع سنت
سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه انتهی کلامه الشریف حضرت مجدد و منور الف
ثانی محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبات خود نوشته اند
طریق ما طریق دعوات اسمائیست اکابر این طریق نسبتها که درین اسما حقیقتهای
فرموده اند از نسبت این بزرگواران اگر اندک هست افتاده اند که نسبت زیرا که نهایت
دیگران در بدایت ایشان مندرج است انتهی کلامه الشریف و هم حضرت مجدد و منور الف
ثانی قطب ربانی قیوم رحمانی رضی الله تعالی عنه در رساله مبدء و معاد نوشته اند که باید
دانست که اعتقاد مرید با فضلیت پیر و اکملیت او از ثمرات محبت است و نتایج مناسبت
که افاده و استفاده است اما باید که پیر را بر جماعه که فضل آنها در شرع مقرر شده است فضل
ندهد که موجب افراط است در محبت و آن مذموم است شیعه را خرابی از افراط محبت اهل بیت
آمده و نصاری را از افراط محبت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیمات
ابن الله خوانده اند و در خسارت ابدی مانده اند لیکن اگر پیر را سوای اینها فضل دهد مجوز است
بلکه در طریق واجب و این فضل دادن نه باختیار مرید است بلکه اگر مرید مستعد است بی اختیار

دروی این اعتقاد پیدا میگردد و بوسیلهٔ آن کمالات پیر را اکتساب میسر باید و اگر این
فضل دادن باختیار باشند و بتکلیف پیدا کنند مجوز نباشد و نتیجه نه بخشد۔

باب هفتم در بیان ذکر لطائف خمسه

بدان ارشدک الله تعالی که ابتداء معامله این بزرگواران بذکر قلب است و طریقش اینست
که طالب را باید که چشم بسته زبان خود را بکام بچسپاند و بجمیع همت متوجه قلب صنوبری
که در پهلوی پستان چپ واقع است گردد و صنوبری بقبض برای آن گویند که وی مانند
ثمر صنوبری مقلوب است و این قلب صنوبری آشیانهٔ قلب حقیقی است که از
عالم امر است و آن را حقیقت جامعه نیز گویند و لفظ مبارک الله را در دل بطریق
خطور بگذارند بی آنکه صورت دل را تصور کنند و نفس را بند نکنند و از لفظ الله مبارک
ذات بیچون خواهد و هیچ صفت با آن ملاحظه ننماید تا از ذروهٔ ذات بحضیض صفات فرود
نیاید و چندان بذکر مداومت نماید که ذکر صفت لازمهٔ دلی گردد چنانچه بصر صفت باصره
و کمال این لطیفه آنست که در فعل حق جل و علی فانی و مستهلک گردد و بهمان بقا یابد
و آن زمان سالک خود را مسلوب الفعل خواهد یافت و افعال خود را درست و منسوب
بحق جل و علی خواهد کرد و فنای قلبی و تجلی فعلی کنایت ازهمین است و علامت آن نسبت
که تعلق علمی و حبی بغیر حق نماند یعنی قلب ماسوا را مطلقاً و راساً فراموش سازد بحدیکه اگر

سالہا تکلف نماید یک لحظہ یاد ما سوا نتواند کرد و درین ہنگام چنانچہ علم اشیا از وی
زائل شدہ محبت اشیا بطریق اولی رخت بستہ باشد و چون سالک بفنای قلبی
مشرف شد داخل جماعت اولیا گشت و نور این لطیفہ زرد ست و زیر قدم حضرت آدم ست
علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و بعد از لطیفۂ قلب محل ذکر لطیفۂ دوم روح ست و روح
چون لطف ست از قلب مناسب با راستان زیادہ بود و بنا بر آن جانب راست از
سینہ در پستان جا دادہ اند چندان مداومت نماید کہ ذکر صفت روح گردد چنانچہ در ذکر
قلبی مذکور شد و نور این لطیفہ سرخ ست و زیر قدم حضرت ابراہیم ست علی نبینا و
علیہ السلام و بعد از لطیفۂ روح محل ذکر لطیفۂ سوم سر ست و لطیفۂ سر کہ از روح
الطف ست و پر از دیک وسط سینہ جانب قلب جا دادہ اند چندان مداومت نماید
چنانچہ در ذکر قلبی مذکور شد و نورش سفید زیر قدم حضرت موسی ست علی نبینا و علیہ السلام
و بعد از لطیفۂ سر محل ذکر لطیفۂ چہارم خفی ست کہ از سر الطف ست آن را مابین روح و
وسط سینہ جا دادہ اند چنان مشغول باشد چنانکہ در ذکر قلبی مذکور شد نورش سیاہ
زیر قدم حضرت عیسی علی نبینا و علیہ السلام ست و بعد از لطیفۂ خفی محل ذکر لطیفۂ پنجم
اخفی ست کہ الطف و احسن و اجمل لطائف عالم ست و اقرب ست بحضرت اطلاق
وی را در وسط حقیقی سینہ کہ مرکز ست و مناسبت بحضرت اجمال دارد جا دادہ اند و

همچنان مشغول باشد چنانچه بالا گذشته است و نورش سبز زیر قدم حضرت خاتم الرسل است
صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه هریک این لطیفه را فنا و بقاست و فنای لطیفهٔ قلب بحصول
تجلی افعال و بقاء آن بآن و فنای لطیفهٔ روح بتجلیات صفات و بقاء آن بآن و فنای لطیفهٔ سر بصفات شیون
و اعتبارات و بقاء آن بآن و فنای لطیفهٔ خفی صفات سلبیه تنزیه و بقاء آن بآن و فنای لطیفهٔ اخفی
به تجلیات ذات عزّ شأنه حصول انجامد و بقاء آن بآن بدانکه اول عروج بسیر
لطائف خمسه عالم امر است بعده معامله سیر لطائف پنجگانه عالم خلق است که نفس
و عناصر اربعه باشد محل نفس خواهش باطنه دماغ است و نور نفس بعد از تزکیهٔ نفس
چند ایم که نور بیکیف باشد و مظهر عناصر اربعه تمام بدن است باید که چشم بسته از
سر تا قدم متوجه تمام تصور اسم مبارک الله کند بحدیکه هر موی ذاکر گردد و بی تکلف و
قصد جاری باشد علم و آگاهی ضرور نیست این قسم ذکر را سلطان الذکر گویند و فنای
جسدی و فنافی الشیخ که عبارت از تحلّی باخلاق اوست ثمرهای این ذکر است فائده
من مکاتیب قطب ربانی قیوم رحمانی حضرت ایشان عروة الوثقی خواجه محمد معصوم
رضی الله تعالی عنه نوشته بودند که سلطان الذکر تا حال از کتب دیده و شنیده نشده مجدد ما
سلطان الذکر در طریقهٔ ما زبان زده و شایع شده و ما از پیران خود شنیده آمدیم اما مخترع ما
نیست هرچه هست از بزرگان است خدمت شیخ عبد القدوس که از اکابر مشائخ هند

بودند قریب بزمان حضرت خواجہ احرار قدس سرہما در آخر عمر استغراق و بیخودی
برایشان غالب شد در اوقات نماز بآواز بلند بیداری می ساختند سر آن از ایشان پرسیدند
فرمودند دل را بذکر بسیار کوفتم سلطان الذکر بہر زمان غالب می آید و مرا ازین می رباید

باب ہشتم در بیان ذکر نفی و اثبات

یعنی کلمہ لا الہ الا اللہ وطریقش آنست کہ زبان را بکام چسپاند و نفس را زیر
ناف حبس کند و کلمہ لا را از ناف بکشند و بفرق سر رساند و الہ را از فرق
سر بکتف راست آرد و الا اللہ را از فرق راست بر دل صنوبری کہ در پہلوی
چپ واقع ست بیارد و نقش این مجموعہ بصورت لا معکوس باشد و این کلمات
را از جا بجای بردن باید کہ بخیال باشد بی حرکت اعضا نفس در زیر ناف بند باشد
در ہر نفس طاق گوید و اگر بی حبس گوید ہم جائز ست لیکن فائدہ حبس بسیار ست کہ
سریع الاثر ست این ذکر را وقوف عددی برای ہمین گویند کہ واقف عدد باشد
چون نفس تنگی کند بگذارد و باز حبس کند بطریق سابق ذاکر باشد ثم و ثم بدانکہ اکابران
این سلسلہ شریف در ذکر وقوف عددی را نیز مرعی میدارند و آن عبارتست
از رعایت عدد در ذکر برین وجہ کہ در یک نفس سہ کرت یا ہفت کرت یا بست و یک
کرت گوید و عدد طاق را لازم شمرد و بزرگواران این سلسلہ شریف فرمودہ اند کہ چون

عدد از بیست و یک بگذرد و اثر آن ظاهر نشود دلیل باشد بر بطلان عمل آن را ناکرده باید
انگاشت و عمل از سر گیرد و از نفحات الانس مذکور ست که حضرت خواجه علاء الدین
عطار قدس الله سره فرموده‌اند که مقصود بسیار گفتن نیست باید که هر چه گوید از سر وقوف
و حضور باشد تا فائده بر آن مرتب گردد و در یک نفس سه کرت گوید یا نه کرت یا هفده کرت
اگر نتیجه نه دهد از سر گیرد و در شرح این عبارت بعضی از محققان این سلسله چنین فرموده‌اند
که اگر بیک نفس به هفده رسید و کیفیت بیخودی و بی شعوری ظاهر نشود عمل از
سر گیرد و بتدریج بعد هفده رساند زیرا که عدم ترتیب نتیجه بنابر فقدان شرائط ذکر است
پوشیده نباشد که مستفاد از کلام این محقق آنست که اثر و نتیجه ذکر کیفیت بیخودی
و بی شعوری ست که سالکان را در زمان ذکر گفتن روی بنماید انتهی کلامه و معنی این
کلمه بچهار قسم ملاحظه نماید اول آنکه نفی سازد آلهه باطله را و اثبات سازد حق را یعنی
هیچ معبود نیست جز ذات حق دوم آنکه نفی سازد ممکنات را و اثبات سازد واجب الوجود
را یعنی هیچ موجود ممکن نه مگر واجب الوجود سوم آنکه نفی سازد ممکن و واجب الوجود را
و اثبات کند او را در مرتبهٔ اطلاق یعنی نیست وجود در غیبت و شهادت مگر وجود مطلق و اشارت
بخود نماید چهارم آنکه هر شی که نفی کند اثبات سازد همه شی را یعنی نیست هیچ موجود
مگر وجود مطلق و نتیجه این ذکر کشود دیدهٔ بصیرت و کشف کونی و فنا فی الرسول ست

کہ کنایت از تخلق خلاق عظیمہ آنجناب ست بعد ازان بذکر لسانی مشغول شود
ہر روز پنجہزار مرتبہ کلمہ لا الٰہ الا اللہ بخواند من مکاتیب قطب ربانی قیوم رحمانی
یعنی حضرت عروۃ الوثقی خواجہ محمد معصوم رضی اللہ تعالیٰ عنہ استفسار نمودہ بودند کہ
در وقت تکرار کلمہ طیبہ نفی و اثبات لسانی کلمۂ مبارک محمد رسول اللہ را ہم ضم کنند
یا نہ و اگر ضم بکنند بعد از چند مرتبہ بکنند و امر شد را تعیینے نیست بعد ہر دہ یا ہر بست
یا ہر پنجاہ یا ہر صد ضم کند انتہی کلامہ —

باب نہم در بیان مراقبہ

بدانکہ مراقبہ مشتق از رقب ست بمعنی انتظار پس مراقبہ عبارت از انتظار فیضان
الٰہی ست حضرت خواجہ علاؤ الدین عطار رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ اند کہ طریق مراقبہ
از طریق نفی و اثبات اعلیٰ ست و اقرب بجذبہ بدانکہ مراقبہ درین سلسلۂ عالیہ
چہار اند مراقبہ اول چشم بستہ در خود تصور نماید کہ اللہ معی شاہدی حاضری
ناظری و ازین مراقبہ کشف قبور و فنا فی اللہ بحصول می آید مراقبہ دوم چشم بستہ
تصور نفی خود نماید و موجود حق را بداند و سمع و بصر و دیگر صفات را صفات حق داند
و ازین مراقبہ کشف حقایق و ولایت صغرے کہ عبارت از ولایت اولیا ست
حصول مے انجامد مراقبہ سوم چشم بستہ در مراقبہ تصور اسمے از اسما اللہ منجملہ

تو و تمام کند که مناسب تسالک داشته باشد و ازین جای مشرب خود معلوم نماید و ازین مراقبه ولایت کبری که ولایت انبیاست میسر شود مراقبه چهارم درین مراقبه چشم بسته تصور معنی این آیت کند وَفِیْ اَنْفُسِکُمْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ازین مراقبه ولایت عالیه نصیب سالک می شود و آن ولایت ملائکه عظام ست -

باب دهم در بیان اجازت دادن مرید گرفتن

بدانکه چون طالب را فنای قلبی حاصل شده و قدم بیشتر نهاد پیر را میباید که او را اجازت مرید کردن دهد و درین سلسله علیه اجازت بکلاه دادن و غیر آن موقوف نیست بلکه بگفتن پیر موقوف ست باید که پیر او را بگوید آنچه که از ما بتو رسیده هست بمردمان برسان و اجازت ختم حضرات خواجهای نقشبندیه و دیگر ختم های پیران خود هم دهد شجره نوشته نیز دهد حضرت مجدد و منور الف ثانی محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی رضی الله تعالی عنه در رساله خود که مسمی به مبدا و معاد ست نوشته اند که گاه باشد که کامل ناقص را اجازت تعلیم طریقت میکند و در ضمن اجتماع مریدان آن ناقص بانمام رسد حضرت خواجه بهاؤالدین نقشبند قدس الله سره مولانا محمد یعقوب چرخی علیه الرحمة را پیش از وصول بدرجه کمال اجازت تعلیم طریقت فرموده بودند و گفته که ای یعقوب آنچه از من بتو رسیده هست بمردمان برسان و کار مولانا بعد ازان

در خدمت خواجه علاؤالدین عطار قدس الله سره سرانجام یافت لهذا خدمت
مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات مولانا را اول از مریدان خواجه علاؤالدین عطار
قدس الله سره شمرده اند و ثانیاً بخواجه بهاؤالدین نقشبند قدس الله سره نسبت
میکنند باید دانست که نقض هرچند منافی اجازت ست اما چون کامل مکمل نقض
را نائب خود بلیباز دو دست او را دست خود میداند ضرر نقض تعددی نمے نماید
والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها۔

باب یازدهم در بیان ختمها

ختم اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم اول درود پانصد بار بخوانند
بعده سوره اخلاص سه بار بعده سوره یسین سه مرتبه بعده ۲ غنتی وامددنی با
رسول الله باذن الله بحق فضل اولیاء الله یهل و یکبار بعد ازان ثواب این ختم
بروح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذراند و حاجت خواهد و آنحضرت علیه الصلوٰۃ
والسلام را شفیع آرد بمراد رسد ختم دوم حضرات خواجهاست رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین برای همه کارهاے دینی و دنیوی و آن بر دو نوع ست یکے کبیر دوم صغیر
لیکن مشروط ست به چند شرایط اول آنکه همه مردمان باوضو باشند دوم آنکه
مردمان خواننده عاقل و بالغ و طالق باشند سوم آنکه بجز نقشبندی دیگر طریق مردمان

نباشند چهارم آنکه قدرے شیرینی از طرف صاحب ختم نہم باشد پنجم آنکه در ختم چیزی
کم و زیاده در خواندن نکند چنانچه بعضے مردم میخوانند یا قاضی الحاجات یا دافع البلیات
و دیگر اسمای الٰہی و اسمای صاحب ختم یعنی که ختم خواجهای مقرر کرده اند نسبت حضرت
خواجه بایزید بسطامی و شیخ ابو الحسن خرقانی و خواجه ابو یوسف ہمدانی و شیخ ابو منصور
ماتریدی و سلطان احمد یاسوی و خواجه عبد الخالق غجدوانی و خواجه بهاؤالدین نقشبند
رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین و ختم کبیر آنست که اول فاتحه مجمل بخواند بعده سوره فاتحه
با بسم الله هفت بار بخواند بعده صد بار درود شریف بخواند بعده هفتاد و نه بار
سوره الم نشرح با بسم الله بخواند بعد ازان یک هزار و یکبار سوره اخلاص با بسم الله
بخواند بعد ازان سوره فاتحه هفت بار بخواند بعده درود شریف صد بار بخواند بعده
ثواب این ختم شریف بارواح خواجهاے که اسمای ایشان بالا مذکور شده بگذارد
از ارواح ایشان مدد بخواهد و بمدد ایشان حاجت او روا گردد و ختم صغیر این ست
اول وضو کند بعد ازان دوازده بار یا الٰہ العالمین و یا غیاث المستغیثین اغثنی
بحق اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ بخواند
بعده درود شریف صد بار بخواند بعده سوره اخلاص دوازده بار بخواند بعد ازان
سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَلَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ

الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ مَا شَاءَ اللّٰہُ کَانَ وَمَا لَمْ یَشَاءْ لَمْ یَکُنْ اِعْلَمُ اَنَّ اللّٰہَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَاَنَّ اللّٰہَ قَدْ اَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا دوازدہ بار بخواند بعد ازان

ثواب این ختم بارواح طیبہ حضرات خواجہائے نقشبندیہ سبعہ مذکورہ رضی اللہ تعالی عنہم بگذارد دوازارواح ایشان مدد بخواہد بکرم اللہ تعالی حاجتش روا گردد طریق

ختم محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی غوث الثقلین حضرت میران شاہ محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ برائے ہمہ حاجات دینی و دنیوی بخواند اینست اول یک صد و یازدہ بار درود شریف بخواند وبعدہ یکصد و یازدہ بار سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَلَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وبعد ازان یک صد و یازدہ بار یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیئًا للّٰہ بعدہ سورہ یٰسین یکبار بخواندہ دو رکعت نماز بخواند و در ہر رکعتے بعد از سورہ فاتحہ سورہ اخلاص یازدہ بار بعدہ سورہ الم نشرح یکصد و چہل و یکبار بخواند بعدہ درود شریف یکصد و یازدہ بار بخواند بعدہ ثواب این ختم بروح طیبہ حضرت غوث الثقلین بگذارد و از ارواح ایشان مدد بخواہد و از مدد آنحضرت حاجت آن روا گردد مجرب ست ختم حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر میران شاہ محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ بطریق دیگر برای ہمہ حاجات این ست اول یکصد و یازدہ بار

درود شریف بعده یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیئاً لله یکهزار و یکصد بار
بخواند بعده یکصد و یازده بار درود شریف بخواند بعده ثواب این ختم بارواح
طیبه حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه بگذارد و از ارواح ایشان مدد بخواهد حاجت
او روا گردد طریق ختم حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله تعالی عنه
برای هر حاجت بخوانند روا گردد اینست درود شریف صد بار بعده یَا خَفِیَّ اللُّطْفِ
اَدْرِکْنِی بِلُطْفِکَ الْخَفِیِّ یکهزار مرتبه بعده درود شریف صد بار بخواند بعده ثواب
این ختم بجناب حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین نقشبند بگذارد و از ارواح
ایشان مدد بخواهد طریق ختم حضرت مولانا خواجه عبیدالله احرار رضی الله تعالی عنه
برای جمیع حاجات بخوانند اینست اول درود شریف صد مرتبه بعده شیئاً لله یا
خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار یکهزار و یک مرتبه بعده درود شریف صد بار بخواند
و بگذارد ثواب این ختم را بارواح ایشان و مدد بخواهد از ایشان طریق ختم حضرت
مولانا و وسیلتنا و قبلتنا و امامنا و هادینا حضرت خواجه محمد باقی بالله رضی الله تعالی عنه
برای هر حاجت بخواند حاجت او روا گردد این ست اول درود شریف صد بار
بعده یا باقی انت الباقی پانصد بار بعده درود شریف صد بار بخواند و بر ارواح ایشان
بگذارد طریق ختم حضرت مولانا و محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی حضرت مجدد

الف ثانی شیخ احمد سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ برائے ہر مہمے کہ پیش آید بخوانند
آن مہم اورا کفایت کند این ست اول درود شریف صد بار بعدہ لاحول ولا قوۃ
الا باللہ پنجصد مرتبہ ودر آخر ہر صد العلی العظیم بخوانند بعدہ درود شریف صد مرتبہ
بخوانند وبگذرانند طریق ختم حضرت ایشان یعنی حضرت عروۃ الوثقیٰ حضرت خواجہ
محمد معصوم رضی اللہ تعالیٰ عنہ برای ہمہ کارے بخوانند اینست درود صد بار بعدہ
لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ ط پانصد بار بخوانند بعدہ
درود شریف صد بار بخوانند وبار واح ایشان بگذرانند طریق ختم حضرت خواجہ مولانا
وقبلتنا ومرشدنا حضرت خواجہ حجۃ اللہ یعنی حضرت خواجہ محمد نقشبند ثانی رضی
اللہ تعالیٰ عنہ برائے جمیع حاجات بخوانند روا گردد اینست اول صد بار درود شریف
بخوانند بعدہ یَا فَتَّاحُ صد بار یَا وَھَّابُ صد بار یَا رَزَّاقُ صد بار یَا مُعِزُّ صد بار
یَا رَافِعُ صد بار یَا سَلَامُ صد بار بخوانند بعدہ درود شریف صد بار وثواب این
بارواح حضرت نقشبند ثانی قدس سرہ بگذارد وطریق ختم حضرت مولنا وسیلتنا و
مرشدنا حضرت قبلۂ عالم خواجہ محمد زبیر قدس اللہ سرہ برای ہمہ کارے بخوانند
وبگذرانند اینست اول درود شریف صد بار بعدہ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ پانصد مرتبہ
بخوانند بعدہ درود شریف صد مرتبہ بعدہ ثواب این ختم بجناب حضرت قبلۂ عالم

۱۱

بگذارند و طریق ختم حضرت مولانا و مرشدنا شاه قطب زمان سید قطب الدین

محمد اشرف جید حسینی قدس الله سره اینست اول درود شریف صد مرتبه بعده کلمه

تمجید صد مرتبه بعده حَسْبِیَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیْل وَنِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصِیْر

۱۲

هفصد مرتبه بعده کلمه تمجید صد مرتبه بخوانند و بگذارند طریق ختم حضرت مولانا و سلیلنا و

قبلتنا و مرشدنا و هادینا حضرت شاه جناب حافظ محمد جمال الله قدس الله سره

اینست اول درود شریف صد مرتبه بعده لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ

مِنَ الظَّالِمِیْن ۔ سه صد و سیزده مرتبه بعده یا حضرت مولانا سید شاه حافظ

جمال الله مدد لله بعده درود شریف صد بار بخوانند و ثواب این ختم بارواح ایشان

بگذارند و مدد بخواهند حاجتش روا گردد۔

باب دوازدهم در بیان جذبه این بزرگواران رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

بدانکه معنی جذب ورود و وارد حق تعالی است و در کتاب منهاج در نهج سوم

نوشته اند که فنا در فنا انتهاء جذبه و بیخودی و غیبت است تا کدام سعادتمند را

روزی بود و این آثار است که هر مدعی نتواند این دعوی برخاست و تا سالک بمرتبه

جذبه و بیخودی نرسیده در صفت ولایت نه در آمده ولی این جذبه از زهاد و عباد و

اخیار و ابرار نتوانند بود و اما تقرب و وصول که معنی یعنی ولایت است هنوز نرسیده باشند

و باید دانست که جذبه شرط ولایت ست اما استدامت و دوام آن شرط نیست
بلکه بعض را سالها مجذوب و سکران دارند و بعد از ان بصحو فرستند چنانچه گویند
سلطان العارفین سی سال درین مقام بودند و بعضی را باشد که یک ساعت بود زیرا
که حضرت مجدد و منور الف ثانی محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی در مکتوب
بمولانا محمد هاشم نوشته اند ای برادر ارشدک الله تعالی الی سواء الصراط این
درویش را چون هوش این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل و علا هادی کار
او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج النهایت
فی البدایة والی السبیل الموصل الی درجات الولایت موید الدین الراقی شیخنا
و امامنا الشیخ محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکی از خلفاء کبار خانواده حضرات
اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بودند رسانید و ایشان این درویش را ذکر
اسم حضرت جل سلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا استلذاذ
تمام درین پیدا شود و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک روز کیفیت بیخودی
که نزد این اکابر معتبر و مسمی ست بغیبت رو نمود و دران بیخودی یک دریا محیط
دیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ سایه دریای یافتم و این بیخودی رفته رفته
استیلای پیدا کرد باشد او کشیدی و گاهی تا پهر روزی کشید و گاهی تا دو پهر روز

وا ز بعضے اوقات استیعاب شب مے نمودند و در آخر این مکتوب نوشته اند در جذبه غلبه محبت ست
و غلبه محبت را سکر لازم ست پس به هیچ درجه سکر از وے منفک نه شود پس تا چار
علوم آن نیز سکر آمیز باشد کما یقول بوحدة الوجود فان مبناه علی السکر
غلبة المحبة بحیث لا یبقی فی نظره ما سواه و حضرت ایشان عالیشان
عروة الوثقی خواجه محمد معصوم رضی الله تعالے عنه
در مکتوبات نوشته اند حلاوت و ذوق که در ذکر و مراقبه روے مید هد از آثار
جذبه ست و هم در مکتوب نوشته اند فنا قلب فنای ست که بر جذبه و سلوک
مترتب ست لهذا حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس در مکتوب خود
برنگاشته اند که این فنا نصیب اولیا ست که ولایت بی جذبه و سلوک صورت
پذیر نیست که هر دو اجزا و وے اند و هم در مکتوب شیخ عبدالحکیم جلال آبادی نوشته اند
که حضرت خواجه نقشبند قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس فرموده اند که طریق ما
اقرب طرق ست و نیز فرموده اند که از حق سبحانه طریقه خواسته ام که موصل الی قطعا باشد
اقربیت این طریق از طرق دیگر بواسطه آنست که ابتدای این طریق از جذبه ست که
متضمن سلوک ست و سلوک در ضمن آن قطع مے یابد و جذبه که بے سلوک بود
چنانچه مجذوبان نیز را می باشد نزد این اکابر از حیز اعتبار ساقط ست و ثمر ولایت

وچون بجذبه محبت بخش ست سالک انقلاب جذبه و محبت درآویخته بمنازل قرب
واصل میگردد و بسهولت قطع منازل سلوک هم نماید لاجرم راه اقرب باشد و در طرق دیگر
چون ابتدا از سلوک ست بریاضت و مجاهدات قطع منازل سلوک بنمایند و عمری
دران صرف می کنند بعد ازان معامله بجذبه میرسد و راه دراز باشد و درین طریق
سلوک در ضمن جذبه بحصول می پیوندد و راه اقرب میگردد و سلوک از جانب طالبست
پس راه برون بود از رفتن تا برون فرق بسیارست نقل ست که حضرت خواجه
بزرگ را بملک حسین هرات اتفاق ملاقات شده بود ملک از حضرت خواجه سوال
کرد که صفت درویشی شما را موروثی ست یا مکتسب ایشان فرمودند بحکم جذبة من
جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتیم باز از ایشان پرسید
که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفت بنای
طریقه شما بر چیست فرمود خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه تعالی ست

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش
این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

وهم در مکتوب صد و پنجاه و هشتم بمولانا محمد حنیف در اظهار درد و سوز نوشته اند و مکتوب
مرغوب شما را درینولا عزیزے از لاهور فرستاده بمطالعه آن خوشوقت گردانید از
فحوای کتابت جاذبه شوق پیدا بود و حرارت قلب هویدا الحمد لله سبحانه علی ذلک

هر قدر که جذب و حرارت دست دهد نعمت ست کمال آنست که بحد جنون رساند و از
ماسوی بکلیه برهاند لن یؤمن احدکم حتی یقال انه المجنون   این چنین نصیبه دوستان
باد و حضرت مولانا خواجه هاشم کشمیری قدس سره در زبدة المقامات در مناقب
حضرت ایشان عالیشان خواجه محمد باقی بالله طاب سره نوشته اند که از غایت اثر
بآن نسبت آنحضرت قدس سره بسیار آن بمجرد دیدن ایشان مجذوب و مغلوب
می شدند گویند یکبار خطیب بر منبر بوده که نظر بجمال ایشان کشوده چیخ زده و از منبر بزیر
افتاده شبے از شبها ماه رمضان المبارک حضرت ایشان قدس سره بدست خادمی
بآنحضرت فالوده فرستاده اند چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازه
خاص رسیده و حلقه در زده حضرت خواجه دیگرے را بیدار نکرده خود برآمده و ظرف
فالوده از دست او گرفته فرمودند نام تو چیست معروض داشت که بابا فرمودند چون
خادم شیخ احمد مانی بابائی بمجرد مراجعت آن خادم را جذبه و سکر و نسبت فرو گرفت
و فریاد کنان افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان رسانیده آنحضرت پرسیدند
که حال چیست بشورش مستی تمام می گفت که همه جا چه در حجر و چه در شجر و
چه در زمین و چه در آسمان نورے بی رنگ و بے غایت و نهایت می بینم که بیان
آن نمی توانم نمود حضرت ایشان فرمودند البته حضرت خواجه ما مقابل این بیچاره

شده اند که از مقابل آن آفتاب پرتوی بر ذره افتاده فردا ش بحضرت خواجه
رسانیدند تبسم نموده فرمودند بیت بروز حشر شهیدان بخون بها طلبند
تبسمے کن و خاموش کن زبان همه گویند روزے عسکری بملازمت ایشان
آمد ایشان بتقریب طهارت از مسجد بیرون رفتند خادم این سپاهی بیرون در
عنان اسپ را گرفته استاده بود چون تجمع و استیلای کرامت نظر کیمیا اثر ایشان بر آن خادم
افتاده بود و بمسجد آمدند خبر رسید که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است
و میان آستان چون گوی هر سوی غلطان است از قبیل شام تا پاسے از شب همچنان
در اضطراب بود بناگاه بشورید و روی به بازار نهاده و همچنان سر ابیرون رفته هیچکس ازوی
خبر نیافته و در مناقب شیخ الهداد قدس سره که از یاران مخصوص اصحاب اجازت یافته
حضرت مولانا خواجه باقی بالله طاب ثراه است نوشته اند که از خدمت سیدی
سندی و مرشدی میر محمد نعمان قدس سره شنودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروز آباد
با چندین تن از یاران نشسته بودند که ناگاه وی را کیفیت و بیخودی غالب شد از سکر و جوش
نعره خروش زد و روان شد نزدیک بود که از اعلای بام مسجد که از آنجا تا بر زمین قریب چهل گز
باشد بیفتند که یکے از حاضران دست و کمر او محکم بگرفت و جذبه که در حین ادای صلوة واقع میشود از
اجل نعمت حق سبحانه است زیرا که حضرت مجدد و منور الف ثانی محبوب سبحانی

قطب ربانی قیوم رحمانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبات بجانب حضرات افغان نوشته اند
مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاذ در عبارت و رفع کلفت
در ادای آنها از اجل نعم حق سبحانه است خصوصاً در ادای صلوة که غیر منتهی را نسبت
علی الخصوص در ادای فرائض صلوة زیرا که در ابتداء نهایت باداء صلوة نافله متلذذ
می سازند و در نهایت النهایت این نسبت بفرائض منوط میگردد و در ادای نوافل خود را
بیکار میدانند کار عظیم نزد او ادای فرائض است بس ع این کار دولت ست کنون تا کرا رسد
باید دانست التذاذ یکه در حین ادای صلوة دست دهد نفس را حصه دران حظی نیست و
عین این التذاذ در ناله و فغان ست سبحان الله چه مرتبه بلند ست که صاحب نفحات
نوشته اند که یکی از صاحبدلان صادق القول با این حقیر گفت روزی پیش از انکه
حضرت مولانا و وسیلتنا خواجه باقی بالله طاب ثراه از هندوستان بماوراء النهر
شوند در لاهور بمسجد برای ادای نماز فرض از فرائض خمسه در آمدند در اثناء نماز ناگاه
از سینهٔ بی کینهٔ ایشان آوازی بسی مهیب ظاهر شد چنانچه اهل صف نماز را
ازان بی صبری ها روی داد بعد از ادای تسلیمین حضرت خواجه بتعجیل هر چه تمام تر
از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در منزل خود دا
جماعت میسر فرمودند ایضاً همان عزیز حکایت میکرد که من نیز از ان متقیدیان مخصوص

آنحضرت بودم روزے درمیان نماز دیدم که حضرت خواجه را چنانکه روی بسوی
قبله است روی ست بسوی ما نیز و برما می نگرند از مشاهدهٔ این حالت بر من غشه فتاده
تا بلرزش و پیچش تمام نماز را بآخر رسانیدم و آنچه دیده بودم معروض داشتم تبسم نمودند
و از افشاء آن منع فرمودند که حضرت شیخ تاج الدین رحمة الله علیه که از جمله اصحاب
و اول خلیفه حضرت خواجه است حکایت کردند که روزے در خلف جماعت نماز
در پهلوی ایشان بودم درمیان نماز آثار استیلاء گریه و اضمحلال از ایشان احساس
نمودم بعد از ادای نماز همچنان حیران و گریان بحجرهٔ شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان
درآمدم و همچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ان ساعتی گستاخی نموده
پرسیدم که سبب این گریه و بی اختیاری و اندوه و آشفتگی بسیار چه باشد گفتند از ین
بگذر و ما را بدین درد بگذار از آن جا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم
فرمودند در عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلوب راه الورا
عروج نموده و در جستجوی آن چندان که مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش
هیچ نیامد ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه آوار حسرت بود بدانکه
جذبهٔ این عزیزان دو نوع ست نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه
رسیده است و همین اعتبار طریق ایشان منسوب بآن حضرت رضی الله تعالی عنه

وحصول آن بتوجه خاص ست که قیوم جمله موجودات ست و استهلاک و اضمحلال دران نوع دوم
که مبدا ظهور آن درین طریق حضرات نقشبندیه اند رضی الله تعالی عنهم و آن از راه معیت
ذاتیه میخیزد و آن جذبه از حضرت خواجه به خلیفه نخستین ایشان خواجه علاء الحق والدین
رسیده و چون ایشان قطب ارشاد وقت خود بودند از برای حصول این قسم جذبه نیز طریق
وضع کردند و آن طریق در خلفا خانواده ایشان بطریق علائیه مشهور ست و در عبارات
ایشان واقع ست بشنود که اقرب طرق طریقه علائیه ست هر چند اصل جذبه از
حضرت خواجه نقشبند ست رضی الله تعالی عنه اما وضع طریق از برای تحصیل آن مخصوص
بخواجه علاء الدین ست قدس سره والحق که این طریق کثیر البرکت ست اندک از
طریق نافع تر از بسیار طریق دیگر انست تا این وقت خلفا از مشایخ خانواده علائیه
و احراریه باین دولت عظمی بهره مند هستند و بطالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت
خواجه احرار این دولت را از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیه الرحمة که از خلفا حضرت
خواجه علاء الدین هستند رسیده ست نوع اول از جذبه که بحضرت صدیق رضی الله
تعالی عنه منسوب ست طریق علاحده از برای حصول آن موضوع ست و آن طریق وقوف
عددی ست و سلوکی که بعد از حصول این جذبه متحقق میشود هم دو نوع ست بلکه
انواع ست نوعی ست که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه از ان طریق مقصود

پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ نیز
از ہمین خانہ جذبہ بہمین طریق رسیدہ اند و حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ
بجہت کمال اخلاص کہ بآن سرور داشتند و فانی ایشان بودند از میان سائر اصحاب
رضوان اللہ تعالی وتقدس علیہم اجمعین باین خصوصیت طریق مخصوص گشتہ اند و
ہمین نسبت جذبہ و سلوک تا حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ بہمین
خصوصیت رسید و چون والدۂ امام از اولاد کرام حضرت صدیق اکبرست
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت امام باعتبار این ہر دو جہت فرمودہ اند ولدنی ابوبکر
مرتین و چون حضرت امام از آبای کرام خود ہم نسبتی جدا گرفتہ اند جامع این ہر دو طریق
گشتہ اند و آن جذبہ را با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود پیوستند
و فرق درمیان این ہر دو سلوک آنست کہ سلوک حضرت امیر بسیر آفاقی قطع میشود
و سلوک حضرت صدیق بآفاقی چندان تعلق ندارد و آن می ماند کہ نفی از خانہ جذبہ
کنندہ باشند و بمطلوب رسانیدہ در سلوک اول تحصیل معارف ست و در ثانی غلبۂ
محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینہ علم و حضرت صدیق اکبر قابلیت خلت آن
سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام پیدا کرد قال علیہ الصلوٰۃ والسلام لو کنت متخذا احدا خلیلا
لاتخذت ابابکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جہت جذبہ کہ منتہای آن

بر صحبت ست و جهت سلوک آفاقی که منشای علوم و معارف ست نصیبه وافر محبت
و معرفت حاصل کردند بعد از آن با علم این نسبت مرکبه الطریق و دیعت بسلطان العارفین
قدس الله سره سپرده اند گویا این بار امانت را بر پشت ایشان نهاده اند تا بتدریج باهل آن
برسد و روی توجه ایشان جانب دیگرست بیش از آن حمل آن بآن نسبت مناسبت ندارند
و درین تحمیل نیز حکمت هاست هر چند حاملان ازین نسبت قلیل النصیب اند اما این نسبت
را از انوار آن بزرگواران نصیب وافرست مثلاً نوعی از سکر که درین نسبت مندرج ست
از آثار انوار سلطان العارفین ست آن سکر مبتدیان را از حس غائب بسازد و از هوش
ببرد و بعد ازین بتدریج امر باستتار می آرد باعتبار غلبه صحو این نسبت که در مراتب صحو
مندرج میگردد در ظاهر صحو ست و در باطن سکر این ست که در بیان حال ایشان ست

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش	اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

علی هذا القیاس از هر بزرگی انواری فرا گرفته تا باهل خود رسید آن عارف زمانے
حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی داشت که سر حلقه سلسله حضرت خواجهاست
قدس الله سره و تبارک الله تعالی اسرارهم درینوقت باز غلبه این نسبت از سر طراوت
گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله جانب سلوک آفاقی باز مختفی شد
بعد از ایشان حصول جذبه براههای دیگر سلوک نمودند عروج پیدا کردند تا از ثانی

که حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن
نسبت بآن جذبه و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال
معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذبه دیگر که از راه معیت مستخیز و نیز ایشان را
عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر بنائب مناب ایشان
یعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه و سلوک
آفاقی مشرف گشتند و بمقام قطبیت ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا
از کمالات ایشان بهره تام یافتند و بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ
این خاندان بزرگ حضرت خواجه احرار بودند جذبه خواجها را تمام نموده متوجه سیر
آفاقی گشتند بعد از ان احیای طریقت این بزرگواران و اشاعت ارادات این
عزیزان علی الخصوص در ممالک هندوستان که اهل آن از کمالات ایشان
بی بهره بودند بظهور ارشاد پناهی معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا
حضرت خواجه محمد باقی بالله قدس الله تعالی سره الاقدس محقق گشت انتهی کلامه
و بعد چنان احیای طریق این بزرگان چراغ این خاندان حضرت مجدد و منور الف
ثانی محبوب سبحانی قطب ربانی قیوم رحمانی قدس الله سره الاقدس بودند و بتوفیق
باز این نسبت از سر طراوت گرفته بعد از ان چراغ این خاندان حضرت ایشان یعنی

حضرت خواجه محمد معصوم عروة الوثقی قدس الله سره بودند و همچنین نسبت از بزرگی

نور بسے فراگرفته تا باہل خود رسید و آن شیخ کامل مکمل و لایت مآب حضرت سید

حافظ شاه جمال الله قدس الله سره است درین وقت آن نسبت جذبه و سلوک باز

طراوت گرفت چنانکه اکثر مریدان آنحضرت قدس الله سره را ولایت جذبه رو دہد بعده

بسلوک مشغول شدند چنانکه بر اہل بینش ظاهر است و مخالف از بحث خارج است

ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ

وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ۔

خاتمه در بیان چند فوائد

فائده باید دانست اول در طریق نقشبندیه ذکر جهر بود تا وقت حضرت خواجه

عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره چون وقت ایشان رسید ایشان را حضرت

خواجه خضر علیه السلام آمده ذکر خفی یعنی ذکر قلبی و طریق حبس تلقین کردند در کتاب

فصل الخطاب مذکور است که روش حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی در طریقه

نقشبندیه محبت است و مقبول همه فرق علی الدوام و راه صدق و صفا و متابعت

شرع و سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم در مجانبت و مخالفت بدعت و هوا کوشیده اند

و روش پاک خود را از اغیار پوشیده ایشان را تعلیم ذکر دل از حضرت خواجه خضر ع

بوده و بر آن سبق مواظبت نموده اند و حضرت خواجه خضر علیه السلام ایشان را بفرزندی قبول کرده اند و فرموده اند که اول در حوض آب آئی و غوطه خوری بدل بگوئی لا اله الا الله محمد رسول الله خواجه چنان کردند و این سبق را گرفتند و بکار مشغول شدند بعد از آن خواجه یوسف همدانی قدس سره به بخارا آمدند و خواجه عبد الخالق صحبت ایشان را دریافتند و معلوم کردند که ایشان را ذکر دل بوده است در صحبت ایشان می بودند مادامی که حضرت خواجه یوسف در بخارا بودند و گفته اند که حضرت خواجه خضر علیه السلام پیر سبق ایشانند و خواجه یوسف قدس سره پیر صحبت واگرچه طریق خواجه یوسف و مشایخ ایشان قدس سره وار و احهم ذکر علانیه بوده است لیکن چون حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره از حضرت خواجه خضر علیه السلام تلقین ذکر خفیه فرموده اند بآن مامور شدند خواجه یوسف آنرا تغییر نداده اند و فرموده اند بر وجهی که مامور شده اید مشغول باشید فائده بدانکه خلاف با پیر مریدان را بعد از رسیدن بمرتبه کمال مجوز است چرا که حضرت مجدد و منور الف ثانی محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی قیوم رحمانی قدس الله سره الاقدس در مکتوبات خود در جلد اول نوشته اند مریدیکه به برکت توجه پیر بمرتبه فنا و بقا برسد و راه الهام و طریق فراست بروی ظاهر شود و پیر آن را مسلم دارد و بکمال او گواهی

آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر خود خلاف کند بمقتضای الهام خود عمل
کند اگرچه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرید درین وقت از ربقهٔ تقلید برآمده است
و تقلید در حق وی خطاست نمی بینی که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در امور اجتهادیه
و در احکام غیر منزله با آن سرور خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب
ظاهر شده است کَمَا لَا یَخْفٰی عَلٰی اَرْبَابِ الْعِلْمِ پس معلوم شد که خلاف
با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبهٔ کمال مجوز است و از سوء ادب نیست بلکه اینجا
همین ادب است و گرنه اصحاب حبیب صلی الله علیه وسلم که بکمال ادب مؤدب بودند
غیر از تقلید امر دیگر نمی کردند انتهی کلامه فائده در رشحات مذکور است که طریقهٔ
توجه طائفهٔ عالیه و پرورش باطنی ایشان چنانست که هرگاه خواهند که بدان
اشتغال نمایند اول صورت آن شخص که نسبت از وی یافته باشند در خیال در آورند
تا آن زمان که اثر حرارت معهودهٔ ایشان پیدا گردد بعد از ان خیال را نفی کنند
نیک آن را نگهدارند و بچشم و گوش و همه قوی با آن خیال متوجه قلب شوند که عبارت است
از حقیقت جامعهٔ انسانی که مجموعهٔ کائنات از علوی و سفلی مفصل آنست اگرچه
آن از حلول در اجسام منزه است اما چون نسبتی میان او و میان این قطعهٔ لحم صنوبری
هست پس توجه باین لحم صنوبری باید نمود و چشم و فکر و خیال همه قوی را بر آن

باید گماشت و حاضر آن باید بود و بر در دل نشستن و پاسبانی نمود تا شک نیاید ارچه که درین
حالت کیفیت غیبت و بیخودی رخ نمودن آغاز میکند آن کیفیت غیبت
و بیخودی را راسخ فرض باید کردن و از پی آن رفتن و هر فکری که درآید متوجه
بحقیقت قلب خود نفی آن کردن تا بیخودی مشغول باشدن و دران محمل بکلی
درگریختن تا آن نفی شود و اگر نفی نه شود التجا بصورت آن شخص باید کردن و آن را
نگاه داشتن تا باز آن نسبت پیدا شود آن زمان خود آن صورت نفی میشود اما باید
که شخص متوجه آن را نفی کند و اگر چنانچه باین صورت وسواس نفی نه شود چند
نوبت باسم یا فعال یا جیب یعنی در دل مشغول باشد که البته رفع شود و اگر باین نیز
رفع نه شود چند نوبت در دل تامل کلمه لا اله الا الله کند برین طریق که
لا موجود الا الله تصور کند و آن وسوسه که مشوش و باشد از هر نوع که
باشد چون موجود نیست از موجودات ذهنی بتحقیق آن را بحق سبحانه قائم بیند
بلکه عین حق داند زیرا که باطل نیز بعضے از ظهورات حق است و شک نیست که
ازین تامل و ذوقی در سر او نسبت عزیزان قوت گیرد آن زمان آن فکر را نیز نفی
کند و بحقیقت بیخودی متوجه شود و از پی آن رود و اگر ماند که ذکر لا اله الا الله
در دل بگوید حضوری نیاید بجهر چند نوبت بگوید و لفظ الله را مد دهد و بدل فرو برد

و آن بقدار مشغول شود که نفس او بدل نشنید و چون بیند که ملول خواهد شد ترک کند
انتهی کلامه فائده بدانکه ولایت صغری تعلق بظلال اسماء واجبی که در حقیقت
اصول لطائف خمسه اند دارد و ترقی دائره امکان تا وصول ولایت صغری که ولایت
اولیاست و اولیا را باستعداد خود بالاصالة ولایت صغری میسرست بالاتر ازان
به تبعیت و وراثت و همین ولایت صغری است مقام قطب و غوث و افراد و اوتاد و ظهور و
ورود و توحید و رقص درهمین جا نهایت آن منوط بذکر خفی ست که ازمرشد گرفته و
ولایت کبری تعلق باسماء واجبی که تفصیل اسم الظاهر اند دارد و ترقی ولایت کبری
که ولایت انبیاست علیهم السلام بتکرار لا اله الا الله لسانا و جنانا است و
فی هذه الولایة حصول الفناء الاتم والبقاء الاتم وزوال العین والاثر و شرح الصدر
والاسلام الحقیقی وما یناسبها و ولایت علیا تعلق باسماء واجبی که تفصیل
اسم الباطن اند دارد و طریق ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی ست علیهم السلام بصلوة و تطوع
و تکرار کلمه لا اله الا الله والذی فی هذه الولایة اولی بالاستتار
و بعد ازین مقامات کمالات نبوت اند و درآنست وصول بذات مقدس و کشف
مقطعات قرآنی و متشابهات فرقانی و ترقی ازان جا مربوط ست بتلاوت
قرآن و کثرت نماز نفل و طول قرأت و بعد ازان کمالات اولوالعزم علیهم السلام

بعده کمالات قیومیت بعده حقیقت خلت و بعده محبت صرفه پس ازان محبت ممتزجه و بعد ازان محبت خالصه من بعد ازان لاتعین پس تر حقیقت کعبه ربانی پس تر حقیقت قرآنی پس تر حقیقت صلوة من بعد آن مقام معبودیت صرفه که لاسبیل الیها الا للقیوم و من فی ضمنهم و اعلم ان حقیقة الترقی فی کمالات الرسالة وما بعدها منوط بالمحبة و التبعیة لخاتم الرسل صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و هو یقول الحق و یهدی السبیل۔

هر کرا تبعیت او بیشتر علم او بیشتر انداز حقائق فائده در ملفوظ حضرت خواجه بی رنگ یعنی حضرت خواجه محمد باقی بالله قدس الله سره نوشته اند که پیر بر سه قسم است پیر خرقه پیر تعلیم ذکر پیر صحبت پوشیده نماند که پیر خرقه آنست که خرقه ارادت ازو پوشیده باشند و از کسی که خرقه تبرک و اجازت یافته باشند در اصطلاح این طایفه او را پیر خرقه نگویند و پیر تعلیم ذکر ظاهر است و پیر صحبت آنکه با او صحبت داشته و از صحبت او منافع و ترقیات حاصل کرده باشد هم درین محل فرموده اند که در سلسله چشتیه و سهروردیه در هندوستان مدار بر خرقه است پیر مطلق باصطلاح این سلاسل پیر خرقه را گویند و لهذا تعدد پیر را قبول ندارند و پیر تعلیم

صحبت را مرشد گویند موافق این بزرگے را نامبرده فرمودند که در رسائل خود نوشته‌اند که تعدد پیر خرقه مکروه است و همچنین پیر تعلیم با پیر صحبت میتواند که متعدد باشد بشرط اجازت اول یا فوت صحبت او بعد ازین سخن فرمودند که آرے پیر خرقه متعدد نمی باشد اما پیر تعلیم همچون پیر صحبت متعدد می باشد و معمول سالکان است و فرمودند که درین سلاسل خرقه را تعیین از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم اسناد می کنند و ذکر تعیین بیان نکرده اند اما در سلسله نقشبندیه ذکر دیه ذکر تعیین از حضرت رسالت پناه صلے الله علیه و آله وسلم رسیده و از حضرت صدیق اکبر و از حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهما الی یومنا هذا او در وسائط فتوری رفته و بعد برین مجلس یکی از حاضران سوال کرد که آنکه میگویند که در سلسله عالیه نقشبندیه طریق رابطه از حضرت صدیق اکبر و طریق ذکر از حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه رسیده است چون است فرمودند ذکر یکه درین سلسله که آن را وقوف عددی خوانند بطریق معهود مثل حبس نفس و ضم کلمه مبارک محمد رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم بادی از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی بتعیین رسیده است چرا که حضرت امیر در سفر و حضر با آن سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم همراه مے بودند و از راه صحبت فیض مے گرفتند اصل درین کار

صحبت ست و رابطه ظل او و بر تقدیر فقدان صحبت صوری برابطه که صحبت
معنویست اکتفا کرده اند بهدر بن محل فرموده که کسی که از پیر صحبت براه
صحبت بکمال رسیده باشد او را به پیر تسلیم که تلقین ذکر را از و بگیرد حاجت
نبود مثلاً شخصی که بمنزل رسیده باشد بعد از ان او را با سپ خریدن
حاجت نبود انتهی کلامه فائده بدانکه در ولایت واجب ست تمام
گرفتن حقوق الله و دوام حفظ حق سبحانه و بیاد در خوشحالی تا غفلت پیدا
در نیابد و نعمت از منعم باز نماند و شکر منعم بجا آرد و ناشکیبائی نکند بلکه طریق
صبر و رضا پیش گیرد و نگاه داشتن ولی را از گناه حفظ گویند و نگاهداشتن
نبی را از گناه عصمت گویند و مراد از نگاه داشتن ولی از گناه نگاهداشتن و
از اصرار بر گناه زیرا که تواند که از وی گناه صادر شود فائده بدانکه
در مقامات مولانا بهاء الدین قدس الله سره نوشته اند و بدانید که بر سر
هر مائته مجددی گذشته است اما مجدد مائته دیگر ست و مجدد الف ثانی
دیگر چنانکه در میان مائته و الف فرق ست در مجددین اینها نیز بهمان
قدر فرق ست بلکه زیاده از ان و مجدد آنست که هر چه در آن مدت
از فیوض و برکات باینان برسد بتوسط او برسد اگر چه اقطاب و اوتاد آن وقت

بوند عبدا و نجبا شند و تمم بالخیر۔

اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد و علی اهل بیته و

اصحابه اجمعین۔ آمین یا رب العالمین۔

تصحیح اغلاط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۳۰	ذلتے	زلتے
//	۶	بجتبی الیه	یجتبی الیه
//	۱۴	بعنایت	عنایت
۱۰	۱۵	طائفه	این طائفه
۱۱	۲	نماید	به پیر نماید
۱۳	۱۰	ومیگویند	میگویند
//	//	بجیله	بحیله
۱۴	۵	برابط	برابطه
//	۱۲	وازعنایات	وعبادات
۱۶	۹	بگذارند	بگذرانند
۱۸	۵	عزوشانه	عز شانه
۲۲	۱	فنالک	بسالک
۲۸	۱۲	غیب	غیبت
۲۹	//	شود	شد
۳۱	۱	بجذبه محبت	جذبهٔ محبت
۳۲	۴	سره	ثراه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲	۵	بسیارآن	بسیاران
//	۱۱	فرو گرفت	فرا گرفت
۳۴	۲	عبارت	عبادت
//	۷	نیست در	نبست
۳۸	۵	قلیل النصب	قلیل النصیب
//	۱۴	درین	دراین
۳۹	۴	نصب	نصیب
//	۵	والدین	والدین را
۴۰	//	شدند	شوند
۴۲	۱۳	جامه انسانی	جامعهٔ انسانی
۴۳	۲	غیبت بیخودی	غیبت بیخودی
۴۶	۶	کردید	کبرویه
۴۷	۸	دلی	ولی

الحمد لله که این رساله کثیر المنفعت ذخیرهٔ سعادت بماه جمادی الاخری سنه ۱۳۱۹ هجری باهتمام بندهٔ احقر فقیر محمد خان انور مالک مطبع انوری آگره طبع گردید